

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

تلمیذ: راجع به مسئله قصد اعراض از وطن شخصی که برای سکونت در شهر دیگری، از شهر خود خارج می‌شود، مرحوم آقا می‌فرمودند که هیچوقت اعراض نکنید، چون انسان اگر مثلاً در جایی برای تحصیل می‌رود، دوباره به وطن خودش برمی‌گردد، و لذا هیچوقت اعراض نکنید. مثلاً وقتی ما همدان بودیم، می‌فرمودند شما اگر یک روزی بخواهید پس از تحصیل بروید، معمولاً برگردید به شهری که ارحام و بستگان هستند. پس می‌توانید اعراض نکنید.

استاد: این را ایشان گفتند؟

تلمیذ: من شنیده‌ام، از خودشان نه.

استاد: من نشنیده‌ام.

تلمیذ: اخوی تان گفتند که ما طهران که بودیم و دورکعتی نماز خواندیم...

استاد: نه، آن مسئله فرق می‌کرد. من به مسائلی که اخوی از مرحوم آقا نقل می‌کنند اعتماد ندارم. آن قضیه مرحوم آقا این‌طور بود، اصلاً مسئله‌اش فرق می‌کرد. ما طهران بودیم پشت سر ایشان نماز می‌خواندیم، موقع ظهر شد، ما نماز خواندیم نماز ظهر ... سر دو رکعت ما سلام دادیم، چون ما از طهران اعراض کرده بودیم. من تنها بودم، حالا شاید ایشان هم مثلاً یک موردی بوده، و الا آن موقع یادم است که من تنها بودم، کسی همراه ما نبود، بعد نماز که تمام شد، ما به ایشان گفتیم: که آقا جان چرا شما نماز را تمام خواندید؟ مگر شما نسبت به طهران اعراض نکردید؟ ایشان گفتند: اصلاً به طور کلی اعراض از من متمشی نمی‌شود. و من نمی‌توانم احساس کنم که از جایی به جای دیگر منتقل شده‌ام. اصلاً در یک فضای دیگری ایشان صحبت می‌کردند، نسبت به این عالم اختیار و توطن و این‌ها نبود، اصلاً می‌گفتند از من متمشی نمی‌شود. و من نشنیده‌ام از ایشان که اعراض نکنید.

هیچ دلیلی ندارد! آدم اعراض می‌کند دوباره برمی‌گردد سر جایش. این چه حسنی دارد حالا اعراض کردن، نکردن... توجیهی به نظر نمی‌رسد.

مضافاً به این که خب سرش کلاه می‌رود! بخواهد برگردد آن‌جا باید چهار رکعتی بخواند، این دو رکعت سرش کلاه می‌رود! (مزاح)

تلمیذ: مسئله دیگر راجع به این ضریحی که ساخته‌اند (برای سیدالشهدا علیه السلام)، و در مدرسه معصومیه گذاشته بودند، و دو هفته‌ای را برای بازدید عموم گذاشتند و... به نحوی بود که مردم

این جا زیارت می کردند. یعنی سلام می دادند و پول می ریختند، جمعیت هم خیلی بود یعنی خیابان را می بستند، شاید بالای چند هزار نفر جمعیت. خیلی از همه شهرها هم می آمدند از راه های دور و نزدیک. به هر حال من در ذهنم آمد که این یعنی جایی برای زیارت دارد یا ندارد؟ آیا استفاده تبلیغاتی می شد معاندین بکنند و بگویند اینها خودشان خواستند پس ائمه شان هم همین طور بوده اند؟ در اینجا آیا صرف انتساب دلیل می شود؟ این یک مقداری شبهه داشت.

- شنیده شده که ظاهراً برنامه بر این است که ضریح را در شهرها نیز بگردانند.

استاد: البته خب هر چیزی به میزان خودش و در جای خودش صحیح است و باید نسبت به آن اِعمال بشود و خروج از آن حد طبعاً مطلوب نیست و کم اهمیت جلوه دادن آن هم نیز مطلوب نیست. در اینکه این ضریح به نیت سیدالشهداء ساخته شده خب شکی نیست. که بعد هم به همان مکان منتقل می شود و در آن جا قرار می گیرد. پس بنا بر این آیا ما می توانیم به صرف این که این ضریح الآن در جای خودش نیست، مثلاً فرض کنید حالا خدای نکرده کسی بخواهد اهانتی کند، مثلاً آن را متلبس کند، یا فرض کنید که... این حرام است. یعنی اگر از روی قصد حتی باشد، این کار حرامی انجام داده. چون خود وجدان انسان حاکی است که نفس انتساب، آن را از دایره یک شیء مادی عادی خارج می کند. شما یک سنگی که این جا هست، نجس هم بشود مسئله ای نیست، آبش می کشید، یا می اندازیدش کنار، می شکنیدش...

اما خود وجدان و فطرت این مسئله را به انسان متذکر می شود که انتسابی که الآن در این جا هست و این انتساب هم مسلم است که این بالاخره در آن جا نصب می شود، این با سایر اشیاء و با سایر مواد متفاوت است.

خب این مسئله آیا باید باعث بشود آدم در مقابلش بایستد السلام علیک یا بن رسول الله بگوید؟ یا بن رسول الله اینجا نیست! یا بن رسول الله کربلاست! این دیگر السلام علیک یا بن رسول الله ندارد! یا زیارت خواندن دیگر بدتر! آدم بلند شود مثلاً زیارت عاشورا بخواند! بابا ضریح است، این ضریح که اینجا هست...

این می شود خروج از حد. هم آن طرف غلط است که انسان بیاید خدای نکرده اهانت کند، و هم از این طرف بیاید آن قدر زیادی مایه بگذارد که اصلاً انگار در خود بالای قبر مطهر آن جا نصب شده. هر دو غلط است و خیر الأمور اوسطها.

تلمیذ: اصلاً وجود ضریح لازم هست برای قبر ائمه؟ در صورتی که در بعضی از دعاها داریم که

مثلاً خودتان را بیندازید روی قبر، یا بالای سر قبر بایستید، یا دستتان را روی قبر بگذارید و این زیارت را الآن بخوانید، وجود ضریح چه لزومی دارد؟

استاد: بله. البته خب این یک مطلبی هست که این کارهایی که الآن دارد انجام می‌شود، این تذهیب‌ها، این آینه‌کاری‌ها، این خرج‌ها، نسبت به این اماکن متبرکه، این چه صورتی دارد؟ و چه توجیهی می‌تواند داشته باشد؟ خود بنده در همین مسائل متردد هستم و شک دارم که جایز هست که این خرج‌ها را انسان بکند؟ یا این که نه، یعنی چه حالا گنبد امام رضا طلا باشد؟ برای چه؟ طلا را انسان خرج کند و به فقرا بدهد. بله، یک گنبد ساختن برای این که محفوظ باشند از آفتاب و برف و نمی‌دانم از باران و این‌ها اشکال ندارد، انسان یک گنبدی بسازد و این گنبد بتن باشد، محکم باشد، این‌ها چه اشکال دارد؟

اما این خرج‌ها... مثلاً در همین رواقی که درست کرده‌اند در مشهد، نمی‌دانم اخیراً یک رواقی درست کرده‌اند که چند سال طول کشید، یکی از آقایان داشت توضیح می‌داد که من در آن‌جا شاهد بودم که در ساخت این رواق و سقف‌ها، میل به میل این‌ها جلو می‌رفتند. این قدر! بسیار خب! این هنر معماری، و هنر مقرنس کاری، و هنر کاشی کاری و آینه کاری، و آن نقش‌ها و زاویه‌های چوبی و امثال ذلک را این به این شکل دقیق درآوردن، که موجب برای حیرت افراد بشود در خارج، این خودش از دیدگاه عموم، یک امر مطلوبی است، از دیدگاه عموم و چشم عموم؛ به طوری که در همه جا همین‌طور است.

الآن در همه‌جای دنیا مرسوم است، اگر بخواهند هنر یک چیز را نشان بدهند، برمی‌دارند یک نحوه‌ای می‌سازند که این نحوه چشم‌گیر باشد، هرکشوری برای خودش کلیسایی که می‌سازد، هر شهری در خارج یک کتدرال^۱ دارد. کتدرال آن بزرگترین کلیسای خیلی معظم را کتدرال می‌گویند. نیویورک کتدرال دارد، واشنگتن کتدرال دارد، در امریکا، شهرهایشان همه هرکدام دارند. در اروپا، شهرهای مختلف، آلمان، این طرف، آن طرف، فرانسه، این‌ها همه هرکدام می‌آیند از نقطه نظر ظرافت روی دست آن یکی بلند می‌شوند. آن یکی نسبت به آن، آن نسبت به آن...

الآن در همین کلیسای سنت پیترو در واتیکان، یک مجسمه درست کرده‌اند، مجسمه حضرت عیسی، بیست و هفت سال روی این مجسمه کار کرده‌اند! شما ببینید یک مجسمه این قدری هم هست،

یک وقتی دیدم، تقریباً این قدر... یک متر و نیم در یک متر و خرده‌ای. همه می‌روند عکس می‌گیرند، بابا یک مجسمه است دیگر! گفتیم چقدر شلوغ است؟ چه خبر است؟

دیدیم یک مجسمه است و آن کسی که این را درست کرده لئوناردو داوینچی همان مجسمه‌ساز معروف بوده و هفده سال همان مجسمه‌ساز معروف روی این کار می‌کرده - همان لئوناردو داوینچی معروف - و ده سال دیگر هم یکی دیگر کار کرده.

موهایی که روی دست حضرت عیسی هست در این سنگ مرمر پیدا است. درست شد؟ شما یک همچنین اثری هیچ‌وقت در کشورهای اسلامی نمی‌بینید. ولی آیا این هنر است؟ واقعاً این هنر است؟ حالا یک مجسمه‌ای درست شده و این که بهترین مجسمه‌سازان دنیا و نقاشان دنیا جمع شدند و یک همچنین چیزی درست کردند. برای چه؟ یعنی چه؟!

وقتی که نگاه به کلیسا می‌کنید، من قبلاً صحبت کرده بودم راجع به آن. وقتی نگاه می‌کنید به کلیسا آن جایی که - در همین کلیسای سنت پیتر - پاپ می‌خواهد برود آن‌جا بایستد. رئیس همه، خب پاپ رئیس است دیگر، همه باید نسبت به پاپ اظهار خشوع داشته باشند، خشوع تکوینی! نه خشوع تشریعی! خواهی نخواهی باید سر به زیر باشد. مثل ما که باید خاشع باشیم در مقابل بعضی‌ها!، خیلی‌ها!، و خشوع تکوینی هم باید باشد! آن‌ها هم همین‌طورند بیچاره‌ها! همه‌مان یکی هستیم! همه از یک جا درمی‌آید، ریشه‌ها یکی است.

نگاه می‌کنید می‌بینید یک مجلسی است، همه صندلی‌ها فلان است، یک صندلی بلندتر! برای چه؟ برای چه یعنی؟ چرا باید بلندتر باشد؟ چرا نباید کوتاه‌تر باشد؟ هان؟ چرا؟

این با آن پاپ چه فرق می‌کند؟ با آن کلیساهای سنت پیتر چه فرق می‌کند؟ با آن کتدرالها چه فرق می‌کند؟ چه تفاوتی دارد؟ این می‌گوید من، آن می‌گوید من. این می‌گوید من روی دست تو بلند شدم، آن می‌گوید... این مساجد مدینه را که درست کرده‌اند را دیده‌اید؟ مدینه که مشرف شده‌اید؟ این کپی مجلس کوردوبا در اسپانیا است! آمده‌اند از روی آن کپی برداشته‌اند آن‌جا درست کرده‌اند که ما از شما عقب نمایم.

چرا؟ برای چه آخر؟ این پاپ باید برود در یک قسمت بالا، مردم همه پایین، او بالا بنشیند و خیلی بالا، یک عبا و ردا و کذا و دستش را این‌طوری کند، دیده‌اید که این‌طوری می‌کنند؟ دستش را این‌طوری می‌کند به افرادی که آمده‌اند در کلیسا که از عنایت آقای پاپ که نماینده خداست می‌خواهند بهره‌مند بشوند.

من رفته بودم یک گوشه نشسته بودم، با خودم می‌گفتم آیا ما مثل این‌ها نیستیم؟ ما در همین خط نیستیم؟ آقا آمده مدرسه درست کرده، یک گنبد درست کرده در مشهد یک بنده‌خدایی، حالا هم فوت کرده، بعد می‌گوید که این گنبدی که ما درست کردیم، بزرگ‌ترین گنبدی است که در مدارس و مساجد تا حالا ساخته شده. و چند متر از گنبدی که در مسجد فلان در لندن هست بزرگتر است. دارد به همه پز می‌دهد!

من رفته بودم یک کلیسایی در شهر کجا بود؟ افریقا؟ یاماسوکرو^۱، ساحل عاج، آن‌جا یک کلیسایی بود، یک شخصی درست کرده بود، همان رئیس‌جمهور سابقش، که می‌گویند ثروتمند هم بوده، از پول خودش هم درست کرده بود، پول مردم را نچاپیده بود!، آن‌طور که نقل می‌کنند پول خودش بوده. برداشته بوده و درست کرده بوده و گفته بوده که می‌خواهم یک کلیسا درست کنم از کلیسای واتیکان بزرگتر. و دوازده متر مربع بزرگتر است. کلیسایی که در یاماسوکرو ما رفته بودیم برای دیدن، اتفاقاً روز یک شنبه هم بود و مستفیض هم شدیم از مراسمی که در آن‌جا بود، جای همه خالی به به! البته ما دور نشسته بودیم، ولی خب بالاخره بی‌فیض هم نبودیم.

بله این دوازده متر از کلیسای آن‌جا این بزرگتر است. خب این با آن چه فرقی کرد؟ این می‌گوید کلیسای من بزرگتر از کلیسای نمی‌دانم کجاست، این می‌گوید گنبدی که من در مدرسه‌ام ساختم از همه بزرگ‌تر است. هر دو یکی است! هر دو از یک جا دارد بلند می‌شود! منتها آن عمامه ندارد ما عمامه داریم! همین خب بیا تو هم عمامه بگذار می‌شویم مثل هم دیگر! وحدت ادیان...

وحدت ادیان مگر نمی‌گویند؟! خب این هم وحدت ادیان دیگر! وحدت فرق، وحدت ادیان... در همان بدو ورودی در آن‌جا، آن مجسمه‌ای کشیده‌اند، بالا، فلان، این افراد نگاه می‌کنند، همین که نگاه می‌کنند، چشمشان این عظمت را می‌بیند و خودشان را پایین می‌بینند، اصلاً خواهی نخواهی در چهره افرادی که وارد می‌شدند ما آن حالت ذلت و حالت کُرنش و حالت خشوع را ما مشاهده می‌کردیم. خشوع در برابر چه عزیزم؟ سنگ! سنگ! سنگ! سنگ است دیگر، خب حالا قشنگ است! ولی سنگ است دیگر. سنگ را برداشته‌اند بزرگ کرده‌اند... این حکومت بر احساسات، که الآن همین مسئله در همه‌جا هست! این بیا بروها، این تبلیغات‌ها، این چیزها، هیچ واقعیت ندارد! با غلبه بر احساسات، این نفوس را در تسخیر درمی‌آوریم، نه با غلبه عقل. جایی که عقل بخواهد غلبه کند، نیازی

به این حرف‌ها نداریم! نیازی به این بلندمنشی‌ها ندارد، نیاز ندارد پاپ بلند شود بروود یک جایی که اصلاً آدم وقتی نگاه می‌کند اصلاً باید با دوربین ببیندش! بابا بیا پایین یک خرده نزدیک‌تر ببینیم! چرا رفته‌ای انقدر آن‌جا شده‌ای اندازه یک ... یک خرده پایین‌تر ...

رسول خدا وقتی می‌آید می‌گوید مسجدی بسازید که دیوارش تا شانه‌های مصلی باشد! نیاز به سقف نداشته باشد! فرهنگ را ببینید از کجاست تا به کجا!

آن می‌گوید کسی که می‌خواهد در مسجد نماز بخواند، باید عقل را به کار بیندازد نه احساسات را. در این کلیساها احساسات حاکم است. پاپ! پاپ! کشیش! جای بلند! اوه! مرتفع! مرتفع! آن صلیبی که در کلیسای یاماسوکرو گذاشته بودند، دو متر و نیم در یک متر و نیم از طلا: اوه اوه این صلیب از طلا! از طلا! این‌جا دیگر خدا پیدا نمی‌شود!

چوب‌های صندلی‌ای که در آن‌جا بودند چوب‌هایی بود که مته در آن فرو نمی‌رفت، از هر چیزی گران‌ترش ... چوب خاص در فلان جنگل‌های آفریقا که می‌رفت در فرانسه آن‌جا تراش پیدا می‌کرد، و می‌آمد در آن‌جا ... اصلاً ما بیست دقیقه فقط به آن صندلی‌ها داشتیم نگاه می‌کردیم که این چیست؟ چه رنگی، چه کیفیتی! چه خرج‌هایی، چه اوضاعی!

دو سال و نیم طول کشید با سه شیفت کار این کلیسا را ساختند! نوارش را به ما دادند بیا بید ببینید تماشا کنید.

همه این‌ها برای چیست؟ حکومت احساسات! حکومت تخیلات! حکومت توهمات! عقل در این‌جا راه ندارد! فطرت تنفر دارد، تنفر دارد. عقل با این‌جا گرایش ندارد. عقل می‌گوید این کارها چیست؟ این بساط چیست؟ می‌خواهی برو یک کار خوب محکم درست کن، این کارها یعنی چه؟ این مسائل یعنی چه؟

وقتی می‌گویند به پیغمبر خب باران می‌آید، باد می‌آید، گرد و خاک می‌آید چکار کنیم؟ می‌فرماید: عریش^۱ کعریش^۲ موسی. همان سقفی که موسی ... بعد یک چیزی برداشت پهن کرد و چند تا تیر انداخت و از این شاخه‌های خرما گذاشت و بعد هم رویش گل مالید! والسلام! همین!^۲

۱- رجوع شود به کتاب انور ملکوت ج ۱ مجلس دوم صص ۲۵۴ تا ۲۵۷ و امام شناسی ج ۱۱ ص ۲۵۴ و حیات جاوید ۱۲۴ و لب اللباب ص ۱۳۰ و اسرار ملکوت ج ۳ اواخر مجلس ۱۳ و ترجمه غیبت شیخ طوسی رضوان الله علیه فصل ۸ صص ۷۸۸ تا ۷۹۱ چاپ دوم مسجد جمکران

۲- رجوع شود به انوار ملکوت ج ۱ صص ۲۴۶ و ۲۴۷ به نقل از بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۱۲۴؛ سفینة البحار، ج ۱، ص

این دیگر وقتی که مصلی می‌رود آن‌جا نماز می‌خواند، دیگر نگاه به کاشی نمی‌کند. دیگر نگاه به این سنگ‌ها نمی‌کند. دیگر نگاه به این آینه‌کاری‌ها نمی‌کند. دیگر نگاه به این منبت‌کاری‌ها، امثال ذلک، مقرنس‌کاری و این‌ها نمی‌کند. فقط یک چیز در ذهنش است، فقط یک توجه دارد. توجه می‌کنید؟ این فرهنگ فرهنگ اسلام است! فرهنگ اسلام، فرهنگ اهل‌بیت، فرهنگ تشیع، این است! و آلا شما هرچه بخواهید درست کنید و معظم و بالادست، در دنیا بالادستش هست که روی دست شما بخواهد بلند بشود. وجود دارد!

کلیساهایی داریم که اصلاً یکی‌اش در ممالک اسلامی نیست، یکی‌اش نیست! معابدی داریم که یک‌دانه‌اش در جایی پیدا نمی‌شود. در همان شانگهای یک معبدی هست، چه خبر است! چه خبر است! بت گذاشته‌اند دارند بت می‌پرستند! افراد می‌آیند آن‌جا می‌ایستند سجده می‌کنند، استغاثه می‌کنند، گریه می‌کنند! های های گریه می‌کنند! برای بت های های گریه می‌کنند! درست شد؟! غلبه چیست؟ احساس!

در اسلام، در توحید، در تشیع، در مکتب اهل‌بیت عقل را به حرکت می‌اندازند، نه احساسات را، نه تخیلات را، نه توهّمات را. عظمت خدا را جلوه می‌دهند نه عظمت خود را! ما خودمان را جای خدا گذاشته‌ایم. خودمان خیال می‌کنیم با عظمت به مردم وارد بشویم انگار خدا وارد شده؛ نه باباجان! توی بدبخت در کف عزرائیل مثل یک موش می‌اندازد کنار، می‌گوید نفر بعدی بیاید. وقتش که بشود... ما رفتنی هستیم، شما رفتنی هستید، همه رفتنی هستند... به وقتش... هیچ فایده هم ندارد...

وقتی چندی پیش در طهران، والدۀ ما دیگر کسالت پیدا کرده بود و خیلی‌ها دیگر دنبال این بودند که چه بشود و چکار بکنند، تا من متوجه شدم که مسئله چیست و قرار است، دیگر... دیدم مسیر مشخص شده است. خوب حالا طبق تکلیف باید کارهایی انجام بشود و قضایایی باید انجام بشود... ولی این مسیر تمام شد، نفر بعد!

ما همینیم! به اندازه سر سوزنی از خود اختیار نداریم، قدرت نداریم... حالا چرا زودتر اعتراف نکنیم؟ چرا زودتر نیاییم؟ چرا وقتی اعتراف کنیم که کار از کار گذشته؟ چرا باید دنیا این قدر ما را بگیرد و به اسم خدا تمام کنیم؟ چرا؟ چرا چیزی که مربوط به ماست به پای خدا می‌گذاریم؟ هان؟ چرا قدرت

خیالی را، آن قدرت خیالی را به پای خدا می‌گذاریم و از کیسه خدا خرج می‌کنیم؟
خدا می‌گوید خب به پای من گذاشتی؟ خیلی خب حالا ما هم می‌آییم... خودت گفتی این‌ها
خداست دیگر! همه این‌ها از خداست، همه این‌ها... اگر خداست خب تو که هستی؟ تو کسی نیستی
برو پی کارت دیگر! از خداست، ولی ما هستیم! ما سر جایمان هستیم و تکان نمی‌خوریم!
بله این‌ها همه از خداست، برکات از خداست ولی ما سفت روی زین ایستاده‌ایم و از زین پایین
نمی‌آییم! این نشد که! خدا هم گفت خیلی خب. حالا که قرار است به پای ما گذاشته بشود ما هم
می‌آییم نشان می‌دهیم خودمان را.

لذا به طور کلی این ضریح‌ها و این‌ها صحیح نیست با این کیفیت باشد و این‌ها دلیلی ندارد.
یک بنده خدایی یک شخصی از همین افراد، چند سال پیش بود، سه چهار سال پیش از اصفهان
گفت که با من تماس گرفتند و گفتند آقا ما می‌خواهیم برای حضرت ابالفصل علیه السلام یک ضریح
درست کنیم و این قدر به اصطلاح مخارج دارد.

گفتم: چقدر مخارجش می‌شود؟

گفتند: این قدر مثلاً میلیارد تومان.

گفتم: شما که الآن در اصفهانید، چند تا دختر بی‌شوهر هست؟ چند تا هست؟ چند تا فقیر
هست؟ چند تا هستند که این‌ها نیاز به چه دارند؟ و الآن ضریح حضرت ابالفصل مگر ایرادی دارد؟ مگر
خراب شده؟ ما همین چندی پیش رفتیم زیارت کردیم، نه ایرادی دیدیم، نه جایی‌اش خراب شده بود،
گفتم خب این پول‌ها را بردارید به این فقرا بدهید، به این افراد بدهید، این ثوابش بیشتر است، بهتر
است، مورد رضایت حضرت ابالفصل هم هست.

الآن در مورد ضریح سیدالشهداء مگر ایرادی هست که باید ضریح عوض بشود؟ چرا باید عوض
بشود؟ ما که رفتیم آن‌جا عیبی ندیدیم! همه مردم به آن آویزان شده بودند و هیچ هم از جایش نه تکان
نخورد و... عرب‌های آنجا می‌گویند از وقتی که ایرانی‌ها آمدند دست ما، دیگر به ضریح هم نمی‌رسد.
طرف سفت چسبیده به ضریح، آن وقت باید بند بندش را باید رد کند‌ها! خب بابا یکبار ضریح را
ببوس و برو دیگر!

من در این مدتی که کربلا مشرف بودم، یک دفعه توانستم بروم ضریح را ببوسم! همین در را
می‌بوسیدیم، دیوار را می‌بوسیدیم بس است! فرقی نمی‌کند! آخر ضریح که امام حسین نیست!
طرف از من پرسیده آقا من کربلا سه روز است آمده‌ام هنوز نتوانسته‌ام ضریح را ببوسم، زیارت

قبول نیست؟

گفتم بابا قبول است، من هم نتوانسته‌ام تا حالا ببوسم! این حرفها چیست؟!
 خب من هم مثل تو نبوسیده‌ام! همین در و دیوار را ببوس برو.
 چیست این تخیلات و توهمات... بله، حالا اگر کسی نباشد، مزاحمی نباشد، آدم می‌رود
 نزدیک‌تر، خب طبعاً تقرب بیشتر مکانی، موجب تقرب بیشتر هم هست، اما به چه بهایی؟ به چه
 کیفیتی؟

لذا به نظر من این‌ها مسائلی نیست که مسائل ضروری باشد و ضرورتی داشته باشد و نیازی به آن
 باشد. با توجه به این که خود ائمه هم...

بله! اینکه ضریحی باید جایی باشد... الآن با کثرت جمعیتی که الآن هست... اگر ضریح نباشد،
 خب مردم چه می‌دانند؟ هجوم می‌آورند، بالاخره یک چیزی که محیط باشد اشکال ندارد، ولی نه حالا
 به این وضع و کیفیت، چقدر طلا مصرف بکنند، چقدر نقره مصرف بکنند، یک چیز عادی خب درست
 بکنند از چوبی، آهنی که خطر نداشته باشد، محکم باشد، مردم متبرک بشوند و بروند... توجه کردید؟
 این‌ها مسائلی است که خب دیگر به همین کیفیت هست، و راجع به این مسئله باید اذهان و عقول تغییر
 پیدا بکند.

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

خیلی وقتی نیست. ولی خب حالا من تیر مطالب را عرض می‌کنم.
 دیروز بحث در این بود که مسئله ذات پروردگار، ذات ربوبی، در مقام تغییر و تحوّل در اسماء و
 صفات این به معنای تأخّر و تقدّم زمانی نیست. به نحوی که این تغییر و تحوّل، امر معدومی باشد که
 نشئه آن و سررشته آن و بدأ آن، این یک امر، صدور ربوبی باشد و آن مراتب بعد، آن مراتب مراتب
 معدومه باشد، که بعد در بستر زمان آن مراتب تحقق پیدا می‌کند. این با علم پروردگار و اراده‌ی ازلیّه، با
 آن منافات دارد و عرض کردیم که امتناع دارد.

و خب بعضی‌ها نسبت به این مسئله یک ایراداتی وارد کرده‌اند و یک اشکالاتی وارد کرده‌اند و
 این اشکالات را فردا عرض می‌کنیم الآن خسته شدیم.

از جمله روایاتی که خوب است برای این مسئله در نظر داشته باشیم یکی کلام امیرالمؤمنین علیه
 اسلام است که حضرت می‌فرمایند که: لم يسبق له حال حالا فيكون أوّلاً قبل أن يكون آخراً و يكون

ظاهراً قبل أن يكون باطناً^۱

خب این مطلب همان مطلبی است که ما عرض کرده‌ایم که در آن‌جا در آن مقام، مقام تحوّل و مقام تبدّل وجود ندارد بلکه امر ثابت ازلاً و ابداً و چنان‌چه دیروز عرض کردیم، اصلاً گذشته و آینده و حالی دیگر در صورت ثبوت وجود ندارد، این مطلب همان را می‌رساند.

حالا اگر شما بیاید توجه کنید، نگاه به آیه قرآن کنید، در آیه قرآن می‌فرماید: هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ

..... ﴿۲﴾

در این‌جا حضرت می‌فرمایند که: لم يسبق له حال حالا فيكون أولاً قبل أن يكون آخراً این را با این آیه یک نحوه‌ای باید ما نزدیک کنیم و به هم یک تناسبی بین این دو مسئله ایجاد کنیم و بعد می‌فرماید و.... وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۳﴾

یک روایت دیگر دارد که - ظاهراً روایت از موسی بن جعفر است - أنه يعود بعد فناء الدنيا وحده لا شيء معه كما كان قبل ابتدائها فذلك يكون بعد فنائها بلا وقت ولا مكان ولا حين ولا زمان^۴

خب این روایت هم خب در این‌جا که آن‌طور که به نظر می‌آید ظاهراً از موسی بن جعفر است؛ که مقام ابتدا با مقام انتها یکی است و مقام اوّل با مقام آخر یکی است. و اوّلی ندارد تا این‌که آخری داشته باشد. در حالی که ما در آیه قرآن داریم: هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۵﴾

اوّل اوست و آخر اوست؛ اوّل نسبت به چه؟ هو الأول بالنسبة إلى كل شيء موجود في ظرف الوجود و هو الآخر بالنسبة إلى كل شيء موجود في ظرف الوجود^۶

این اولیت و آخریت را چطور ما بتوانیم ترسیم کنیم؟ چطور بتوانیم امری را موجود تصور کنیم که در عین حال اولیت و آخریت دارد؟

۱- نهج البلاغه خطبه ۶۵ و من خطبة له ع و فيها مباحث لطيفة من العلم الإلهي: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ تَسْبِقْ لَهُ حَالٌ حَالًا فَيَكُونُ أَوَّلًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ آخِرًا وَيَكُونَ ظَاهِرًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ بَاطِنًا

۲- سوره الحديد (۵۷) آیه ۳

۳- سوره الحديد (۵۷) آیه ۳

۴- نهج البلاغه خطبه ۱۸۶

۵- سوره الحديد (۵۷) آیه ۳

۶- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب معاد شناسی ج ۶ ص ۱۹۴ تا ۱۹۹ و امام شناسی ج ۱۵ ص ۲۸۲ تا ۲۵۸۴

یا این که فرض کنید که روایتی که از موسی بن جعفر است، چون در این جا ما دو روایت داریم، یکی روایت از امام صادق علیه السلام است که کان الله و لم یکن معه شیء که این هم از امیرالمؤمنین روایت شده و هم از امام صادق. خب این کان الله و لم یکن معه شیء، به حسب ظاهر خیلی معنای ساده‌ای دارد: ذات پروردگار قبل از مرحله خلقت فقط خود او بود و هیچ چیزی قرین با او و مصاحب با او نبود. خب این دلالت بر همان توحید ذاتی می‌کند و وحدانیت او می‌کند که قرینی نداشته، و نه به نحو علیّت و معلولیّت، و نه به نحو معلولین تحت علة واحدة. هیچ کدام از این ها نبوده.

روایت دیگر هست، روایت از موسی بن جعفر همین است: کان الله و لم یکن معه شیء و الآن کما کان. بعضی ها آمده‌اند این روایت را انکار کرده‌اند، افرادی که فعلاً هم هستند از موجودین. آمده‌اند و گفته‌اند که این "الآن کما کان" در روایت نیست. و این اضافه بر آن اصل روایت شده.

خب اولاً ما در مباحث اصولی داریم که اصل در محاورات، در کلمات، عدم حذف است؛ این که قبلاً بحثش تنقیح شده است که وقتی یک روایت، چیزی اضافه بر روایت دیگر دارد، بنا بر سهو در سقط هست، یا این که بنا بر عدم بیان است، اما بنا بر اضافه به نحو عمد نیست و وثاقت راوی اقتضای جزئیت زائد را در کلام معصوم دارد... خب چه اشکال دارد معصوم در یک روایت زائد را فرموده باشد؟ چه ایراد دارد؟ در یک روایت معصوم فرموده باشد: کان الله و لم یکن معه شیء، خب این ایرادی ندارد. همان مقام توحید بالصرافه قبل از خلق را امام علیه السلام بیان می‌فرماید.

یا این که به آن توحیدی که ما عرض کردیم، این کان، کان ماضویه نیست، بلکه کان به معنای ثبوت است، کان الله یعنی هو کان و هو کائن و هو یكون، منتها در مقام ثبوت تعبیر در فعل ماضی در این جا شده. خب این در این جا ایرادی ندارد.

خب در یک جای دیگر معصوم بیاید یک کلامی را اضافه بفرماید: و الآن کما کان؛ و این چه ایرادی دارد؟ و اصل از آن جایی که عدم حذف است، در این جا می‌توانیم بگوییم که این الآن کما کان نیز جزء کلام معصوم علیه السلام است.

مضافاً به این که همین مسئله الآن کما کان، در این روایاتی که امروز عرض کردم موجود است منتها با بیان دیگر. این مطالب را فعلاً به عنوان تیتربنده بیان کردم. انشاءالله راجع به آنها فردا صحبت می‌کنیم.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد